



بسم الله الرحمن الرحيم

## ادامه مبحث تعلیم حرام

قبل از اینکه به فصل آداب برسیم در مورد تعلیم حرام چند جلسه‌ای بحث بکنیم البته اگر کمی جلوتر برویم فقه التریبه را به ۳-۴ بخش عمده تقسیم می‌کنیم که یک بخش آن تعلیم و تعلم است، یک بخشی هم تربیت است. در واقع دو سرفصل اصلی دارد کتاب تعلیم و تعلم و کتاب تربیت که ما هنوز در تعلیم و تعلم هستیم. در تعلیم یک بخشی به عنوان تعلم و احکام آمده است و یک بخش تعلیم است. در بخش تعلیم یا تعلیم محرم و مرجوح مباحثی داشتیم که باید تکمیل بکنیم. در مواردی که تعلم یک علمی حرام است آیا تعلیم علوم محرم هم حرام است؟ که خلاصه بحث را می‌گوییم.

## ادله حرمت تعلیم علوم محرم

### دلیل اول: مقدمه حرام

علمی که فراگیری آن حرام است چه دلیلی دارد که تعلیم آن نیز حرام باشد؟ یک دلیل مقدمه حرام است از باب اینکه تعلیم علوم محرم مقدمه حرام است پس تعلیم هم حرام است. این دلیل را مفصل نقل کردیم و گفتیم صغریا و کبریا ممنوع است؛ اولاً: تعلیم به معنای اصولی مقدمه نیست ثانیاً: هر مقدمه حرامی حرام نیست.

### دلیل دوم: فعل حرام

دلیل دوم این است که تعلیم محرم مشتمل بر فعل حرام است مثلاً وقتی می‌خواهد سحر را یاد بدهد عملاً باید سحر کند تا به او یاد بدهد پس در درون خود تعلیم یک فعل حرام است. در دلیل اول صغریاً و کبریاً ممنوع است.

دلیل دوم این است که تعلیم محرم مشتمل بر فعل حرام است که جواب این است: فی الجمله صحیح است لا بالجمله چون همیشه این‌طور نیست که وقتی می‌خواهد آموزش بدهد همان کار حرام را مرتکب شود ممکن است



بدون اینکه سحری انجام دهد قواعد را به او یاد بدهد ولی گاهی آموزش دادن مصداقی از فعل حرام است که فی الجمله درست است لا بالجمله.

## دلیل سوم: اعانه بر اثم

دلیل بعدی اعانه بر اثم است که مفصل بحث کردیم «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» (مائده/۲) و تعلیم یک نوع کمک به حرام و گناه است با آموزش سحر یا عقاید باطل در حقیقت راه را باز می‌کند برای اینکه کسی مرتکب حرام و گناه شود و این یک دلیل بود که راجع به حرمت اعانه بر اثم و اینکه مطلق اعانه بر اثم حرام است یا حرام نیست مفصل بحث کردیم. به طور کلی نمی‌شود گفت اعانه بر اثم حرام است در بعضی موارد حرام است ولی کلیت آن محل تأمل است و نمی‌شود گفت هر نوع اعانه بر اثمی حرام است. آیه اعانه سه معنا دارد و علما و فقها خیلی در مکاسب محرمه بحث کرده‌اند که در بحث‌های سابق بررسی کردیم.

## دلیل چهارم: قبح عقلی

دلیل دیگر قبح عقلی است قبح تهیه مقدمات عصیان و معصیت الهی که حضرت امام (ره) خیلی در این مورد تأکید دارند و می‌فرماید عقل می‌گوید هر کس مقدمات عصیان الهی را فراهم کند حرام است و قبح تهیه مقدمات معصیت و جرم که در واقع همانی است که آنجا آمده ولی حکم عقلی است و عقل می‌گوید تهیه مقدمات معصیت قبح است. این هم باطلاقه محل بحث است؛ اصل آن درست است اما اینکه هر نوع مشارکت و تهیه مقدمات معصیت حرام است، کلیت ندارد و در موارد خاص است.

## دلیل پنجم: حرمت اعانه بر ظلم

عنوان دیگر که کلی و مورد قبول همه است حرمت اعانه بر ظلم است تقریباً همه قبول دارند آقای تبریزی در مکاسب محرمه می‌فرماید که اعانه بر ظلم حرام است منظور از ظلم حقوق الناس است نه ظلم به معنای عام که همه معاصی ظلم است. ممکن است تعلیمی اعانه بر ظلم باشد یعنی وقتی به او یاد می‌دهد که چگونه این بمب را بسازد می‌داند که او یاد می‌گیرد و عده‌ای را می‌کشد که تقریباً در قبح آن اختلافی نیست در جایی که حقوق الناس باشد و ظلم بر آن صادق باشد و تعلیم همراهی با ظالم باشد این هم فی الجمله درست است نه مطلق.



## دلیل ششم: دفع منکر مانند رفع منکر است

یک دلیل اینکه دفع منکر مانند رفع آن حرام است و این قاعده‌ای است که عده‌ای به آن معتقد هستند که هر کاری که موجب دفع منکر شود از جمله این که نوع درست کردن شراب را یاد ندهد و اگر یاد بدهد حرام محقق می‌شود دفع منکر مثل رفع آن حرام است و این هم فی‌الجمله درست است.

دلیل مطلقى که بگوید مقدمات معصیت از جمله تعلیم حرام است نداریم. مواردی از آن حرام می‌شود و تردیدی نیست و لذا اگر در جایی تعلیم با وسایط محدود و معدودی منجر به ظلم شود.

سؤال:؟

جواب: دفع منکر مانند رفع منکر است در امر به معروف و نهی از منکر بحثی است که ادله نهی از منکر هم نهی و هم رفع را می‌گوید هم نهی زبانی را می‌گوید هم اقدام عملی را می‌گوید برای اینکه منکر نباشد. آیا پیشگیری هم واجب است اینکه کاری کند که منکر محقق نشود؟ خیلی‌ها می‌گویند که واجب نیست ولی بعضی‌ها گفته‌اند که دفع منکر و پیشگیری از منکر هم واجب است. البته اینجا محل بحث است که گفتیم فی‌الجمله درست است نه بالجمله.

## نتیجه بحث

این هم ادله‌ای است که در آنجا ذکر شد و در نتیجه به‌طور مطلق نمی‌شود گفت تعلیم علوم محرم حرام است؛ جایی که تعلیم اعانه بر ظلم باشد بنا بر آنکه اعانه قدر متیقن می‌شود یا با واسطه کمی شرایط تحقق معصیت را فراهم کند، درست است. یا اینکه در جایی است که می‌داند بعد از تعلیم بلافاصله محرم می‌آید اما حرمت نفس تعلیم بما هوهو قاعده‌ای ندارد ممکن است یاد بدهد ولی کسی استفاده نامشروع از آن نکند. مثلاً در قدیم سحر را بلد بودند ولی استفاده نمی‌کردند مگر در دفع و ابطال سحر.

پس تعلیم علومى که به‌طور مطلق محرم است به‌طور کلی نمی‌شود گفت حرام است مگر اینکه در خود تعلیم فعل حرام یا اعانه بر ظلم باشد. این دو تقریباً قدر متیقن است گاهی دفع منکر با قیودی واجب می‌شود و عمده در دو جای قضیه است که فی‌الجمله است لا بالجمله.



بنابراین تعلیم حرام، حرام نیست مگر این که مشتمل بر فعل حرام یا اعانه بر ظلم باشد. این قدر متیقن است که تقریباً همه فقها قبول دارند و فراتر از این محل اختلاف است و هیچ کس نمی تواند به اطلاق قائل شود که مطلق تعلیم امر حرام، حرام است.

## ادله روایی

### روایات و سائل

«مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمَلَ بِهِ»<sup>۱</sup> که روایات آن در وسائل باب یازده است. من علم باب هدی، من سن سنه حسنه در همین روایات است که در باب تعلیم واجب آوردیم که استحباب را می رساند.

### روایت تحف العقول

دلیل دیگر روایت تحف العقول است که اول مکاسب آمده است. صنایع و چیزهایی که حضرت تقسیم می کند به اینکه بعضی فقط وجه حرام دارد و بعضی وجه حلال و حرام دارد و بعضی فقط وجه حلال دارد. «من علم باب هدی» «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً»<sup>۲</sup> و روایت تحف العقول هم اول مکاسب است که سند ندارد.

در موارد خاصه راجع به سحر و نجوم و شعبده داشتیم که تعلم آنها محل بحث بود در تعلیم آن دلیل نداریم جز در کتب ضلال و علم ضلال. من علم باب ضلال در وسایل جلد ۱۱ ص ۴۳۴ آمده است. در موارد خاصه فقط بحث تعلیم کتب ضلال داریم که باید بحث بکنیم.

### خطبه ۷۲ نهج البلاغه

کمی از نهج البلاغه می خوانیم. خطبه ۷۲ از خطبه هایی است که در مورد حضرت پیغمبر (صلوات الله و سلامه علیه) صحبت فرموده اند در نهج البلاغه ۲۵ تا ۳۰ مورد است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در مورد پیامبر (صلوات الله و سلامه علیه) سخن گفته اند و مطالبی را فرموده اند که یک فصل خیلی زیبای نهج البلاغه است این مجموعه در کتاب

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.

<sup>۲</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۲۴.



مرحوم شوشتري شرح نهج البلاغه (بهج السباغه في شرح نهج البلاغه) است كتاب بهج السباغه كتاب خيلى خوبى است و اين كتاب شرح موضوعى خطب نهج البلاغه است از توحيد و اينها گرفته و به صورت موضوعى خطب نهج البلاغه را جمع کرده است و هنر آن هم مثل شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد است منتهى جنبه موضوعى دارد و هنر آن اين است كه به مباحث تاريخى خيلى خوب توجه دارد و يكى هم حالت موضوعى بودن آن است مجموعه خطب و كلمات امير المؤمنين (عليه السلام) در نهج البلاغه كه درباره پيامبر اسلام (صلوات الله و سلامه عليه) است را جمع کرده اند و بين ۲۵ تا ۳۰ مورد است فصل خيلى زيباى است در نهج البلاغه هم آنچه راجع به پيغمبر اكرم آمده است خطبه ۷۲ است كه معمولاً اين خطبه ها تقطيع شده است يعنى بخش هاى خيلى زيبا را مرحوم سيد رضى انتخاب کرده است اين خطبه با دعائى شروع مى شود دعائى كه بر پيغمبر اكرم (صلوات الله و سلامه عليه) مى كند و بعد اوصافى را بر پيامبر اكرم (صلوات الله و سلامه عليه) بر مى شمارد كه خيلى زيبا و آموزنده است. «اجعل شرائف صلواتك و نوامى بركاتك على محمد عبدك و رسولك» خدايا درودهاى گرامى و عالى و بركات فزاينده خودت را بر محمد بنده و رسول خودت قرار بده و فرو بفرست بعد از اين عبد و رسول ۸-۱۰ صفت و فعل پيامبر را اشاره مى كنند كه هم به لحاظ ظاهرى خيلى زيبا است و هم به لحاظ عمق معنا خيلى بلند است اولين آن اين است «الْخَاتِمَ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحَ لِمَا انْغَلَقَ وَ الْمُعْلِنَ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَ الدَّافِعَ جِيْشَاتِ الْاَبَاطِيْلِ وَ الدَّامِعَ صَوْلَاتِ الْاَضَالِيْلِ» پيامبرى كه ما سبق را ختم كرد كه اين ختم به لحاظ زمانى در پايان يك سلسله قرار گرفته است و به لحاظ شرافت به اين معنا است كه همه آنها در او جمع شده است چون در خاتميت پيامبر بيشتر ذهن به سمت خاتميت زمانى مى رود كه درست هم هست اين سلسله، سلسله متكاملى بوده است و در پايان آن قرار گرفته و به لحاظ مرتبت و منزلت او در صدر است و خاتميت در اينجا يعنى بر مجموعه فضائل و مناقب مهرى بود يعنى همه را در خود جمع کرده است و عرفا راجع به اين خيلى حرف هاى قشنگى در عرفان زده اند. پيامبر در پايان قرار گرفته و به لحاظ مرتبه حاوى همه مراتب پيشينيان است در قرآن و روايات ما يك سه ضلعى است كه همدیگر را تكميل مى كنند؛ پيامبر اسلام در پايان سلسله انبيا قرار گرفت و حاوى همه مناقب و فضائل پيشينيان است، قرآن هم كه كتاب آسمانى اوست نسبت به الواح و صحف و كتاب هاى پيشين همين وضع را دارد كه مهيمن على جميع كتب است، مسيطر است به همه آنها اشرف دارد همه حقايقى كه در صحف و كتب سابق بوده در آن جمع است و چيزهاى اضافه است، پيامبر هم همين گونه است و امت پيامبر هم اشرف امت است در واقع اين سه ضلعى است كه در يك مرحله تكاملى تاريخ به آنجا رسیده كه خاتم انبيا كتاب خاتم و مهيمن و امت اشرف و اكمل او پيامبر و قرآن پيام او و امت او هم مخاطبان اين پيام هستند. آنچه



از مجموعه آیات و روایات استفاده می‌شود این است که تاریخ الهی یک روند و سیر تکاملی داشته است؛ هم از لحاظ پیامبر و هادیان و هم به لحاظ اوصیای او و هم به لحاظ کتاب و معارف و مخاطبان و امتی که این پیام را دریافت کردند. در واقع وقتی می‌گوییم او خاتم لما سبق است همه این‌ها را در برمی‌گیرد و فضیلت‌ها و کرامت‌ها در او جمع شده است آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری. «الْفَاتِحِ لِمَا انْعَلَقَ» کسی که درهای بسته را گشود با آوردن یک نظریه علمی در واقع حقایق که مخفی بود باز می‌شود؛ وقتی یک نظریه علمی می‌آید در واقع بابی بسته بود و با این نظریه باز می‌شود. یا کسی یک حرکت جوهری می‌آورد در واقع یک ابواب مغفوله با این نظریه باز می‌شود یا وقتی کسی در فیزیک و شیمی قانونی را کشف می‌کند ابواب مغفول و بسته را باز می‌کند؛ در هدایت هم همین‌طور است وقتی که دل‌هایی در بن‌بست است با هدایت یک فرد راه را باز می‌کند و ابواب مغفول گشوده می‌شود پیامبر به‌طور مطلق «الْفَاتِحِ لِمَا انْعَلَقَ» است خیلی از ابواب هدایت قبل از دوران حضرت مسدود بود و پیامبر گرامی اسلام با وجود خودشان آن درها را باز کردند و بن‌بست‌ها را شکستند به خاطر فتوحی که پیامبر کرد آدم‌های پست و ناچیز به شخصیت‌های بزرگ و با عظمتی مبدل شدند و این را اضافه کنیم به آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (فتح/۱) فاتح پیامبر است ولی فاتح حقیقی خداست. خداوند این درها را به روی او باز کرد فتح او به اذن الله بود و فوق همه فتوح بود؛ همه کارهایی که علما و بزرگان می‌کنند و کشفیات و قوانین همه فتح است ولی آن فتح الفتوح بود که فتح قلب‌ها بود و به خدا برمی‌گشت «انا فتحنا لک فتحا مبینا» معمولاً در روایات به فتح مکه و به چند قصه تاریخی تطبیق داده شده ولی شاید اصل فتح معنوی و الهی باشد که پیامبر نسبت به قلوب داشت در حال قلب‌ها را برای او فتح کرد و مهم‌ترین فتح همین فتح است. آدم‌های معمولی در جزیره العرب که به هیچ چیزی نمی‌ارزیدند به شخصیت‌های با عظمتی مبدل شدند که بایستی دنیا در برابر آنها تسلیم می‌شد. عظمت دست پروردگان پیامبر بزرگوار اسلام (صلوات الله و سلامه علیه) خیلی عجیب است وقتی سربازانشان، شخصیت‌ها و صحابه و کسانی که مقابل مستکبران آن زمان ایستادند و همه را ذلیل خود کردند. این‌ها همان «فتح مانغلقی» است که پیامبر انجام داد «وَالْمُعَلِّنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ» کسی را که حق را با شیوه درست آشکار کرد؛ دعوت پیامبر دعوت علنی برای همه بشر بود مدتی دعوت سری بود ولی بعد دعوت به اقربین تسری پیدا کرد شد بعد «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» (حجر/۹۴) شد و نهایتاً با حکومت و فرستادن نامه به همه قدرت‌های دنیا این موج همه دنیا را فرا گرفت وظیفه ایشان این بود که حق را اعلام کند و به همه‌جا تسری بدهد. «وَالدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْبَاطِلِ وَالِدَامِغِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ» جیشات جمع جیشه است به معنای غلیان است اباطیل هم جمع باطل و خلاف قاعده است کسی که جوشش باطل را فرونشاند، باطل جوشش داشت او



فروشانند و گمراهی‌ها صولت و شکوه داشت، آنها را در هم کوبید. فروشاننده جوشش باطل‌ها و درهم کوبنده شکوه گمراهی‌ها گمراهی و جوشش و شکوهی که بت پرستان در مکه داشتند شکوهی که قدرت‌های بزرگ آن زمان داشتند با وجود پیامبر معادلات به هم ریخت و در معرض زوال و دگرگونی قرار گرفت. با همه مصیبت‌هایی که پیامبر اسلام (صلوات الله و سلامه علیه) داشت چه در مکه چه در مدینه با انواع گرفتاری‌ها که هر سی چهل روز یک جنگ و غزوه و سریه داشتند شکنجه‌ها و محرومیت‌ها و تحریم‌ها پای همه این‌ها ایستاد و دافع جیشات اباطیل و دامع صولات اضالیل بود «كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ» همان طوری که امانت به او داده بودند همان طور حمل کرد و زیر بار امانت رفت نه اینکه نیمه‌کاره و ناقص زیر بار امانت الهی برود. همان طوری که خداوند امانت را به او سپرده بود و بر دوش او قرار داده بود «اضْطَلَعَ» بر دوش کشید و با قوت آن را در دست گرفت «قائماً بامرک» امر تو را اقامه کرد یا با امر تو قیام کرد «مُسْتَوْفِزاً فِي مَرْضَاتِكَ» مستوفز یعنی شتابناک شتاب گیرنده، در تحصیل رضایت تو شتاب داشت در روایات در سنت سیره پیغمبر دارد که هرگاه بین دو راه مخیر می‌شد سخت‌تر را انتخاب می‌کرد منظور راهی که با آن فرمان خدا بیشتر اطاعت می‌شد در تحصیل رضایت شتاب داشت. «غَيْرَ نَاكِلٍ عَنِ قُدْمٍ وَلَا وَاهٍ» از هیچ جنگ و اقدام دشواری نکول و امتناع نداشت هیچ چیز سختی برای او سخت نبود. خود امیرالمؤمنین «سلام الله علیه» در نهج البلاغه یا در جای دیگر می‌فرماید که در جنگ‌ها هنگامی که در کارزار بسیار سخت می‌شد به پیامبر پناه می‌بردیم؛ شجاعت امیرالمؤمنین روشن است، امیرالمؤمنین می‌فرماید من وقتی که خیلی کارزار سخت می‌شد از ایشان روحیه می‌گرفتم به او پناه می‌بردم و همین کافی است تا عظمت و شجاعت اقدام پیامبر و روحیه بی‌نظیر او را نشان بدهد «غَيْرَ نَاكِلٍ عَنِ قُدْمٍ وَلَا وَاهٍ» هیچ سستی در اراده او نبود و البته گاهی صلح می‌کرد، گاهی سازش می‌کرد و همه این‌ها در سیره او هست؛ ولی هیچ وقت نبود که عزم او سست شود و بگوید که مصالحه کنیم. صلح او هم با عزم بود «وَلَا وَاهٍ قَائِماً بِأَمْرِكَ فِي عَزْمٍ وَأَعِيّاً لَوْحِيكَ حَافِظاً لِعَهْدِكَ مَاضِياً عَلَى نَفَاذِ أَمْرِكَ» و حی تو را حفظ را کرد؛ انحصاری از وحی داریم که یکی از آنها وحی مستقیم است او همه وحی را حافظ بود، فهیم بود و دریافت می‌کرد حتی وحی‌هایی که انبیا و اولوالعزم قبلی تحمل آن را نداشتند «حَافِظاً لِعَهْدِكَ مَاضِياً عَلَى نَفَاذِ أَمْرِكَ حَتَّى أَوْرَى قَبَسَ الْقَابِسِ وَأَضَاءَ الطَّرِيقِ لِلْخَابِطِ» تا اینکه شعله را برای کسانی که دنبال روشنایی بودند روشن کرد این مسیر را طی کرد و «أَضَاءَ الطَّرِيقِ لِلْخَابِطِ» و راه را برای گمراهان روشن کرد و «وَهُدَيْتُ بِهِ الْقُلُوبَ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ» با او دل‌ها هدایت شد بعد از اینکه در با طلاق‌های فتنه و گناهان غوطه‌ور بودند. این ادامه



دارد و فزازهایی بود که برای ما الهام بخش و الگو است و طلبه باید همین مسیر را طی کند. و صلی الله علی محمد و آله الاطهار